

فطرت الهی



هنر

سید مرتضیٰ نجومی

بوده باشد.

هنر اسلامی در تمام جهان، پرآوازه و دربارۀ آن، در کتابهای هنری همهٔ زبانها به تفصیل یا اجمال سخن رفته است و هرکس کم و بیش با ذوقیات شخصی و مراجعه به آن کتب و نوشته‌ها، چیزی می‌داند و ما در پایان مقال خود باز هم مکرراً اهمیت هنر اسلامی و ارزش هنرمند مسلمان را بازگو خواهیم کرد. اما افتتاح سخن خود را فطرت الهی هنر قرار می‌دهیم که فطرت از دل و جان برمی‌خیزد و در خمیرمایهٔ انسانی آمیخته و با حقیقت او عجین گشته است، هنر، نتیجه و برخاستهٔ ذوقیات و احساسات هنرمند است و طبعاً ذوقیات و احساسات شخصی مسلمان متعهد و متقی با ذوقیات و احساسات شخصی نامسلمان، نامتعهد و غیر متقی فرق می‌کند و ذوقیات و احساسات شخص مسلمان هم برخاسته از آن فطرتی است که خداوند متعال در او به ودیعه نهاده و همراه سایر فطریات مورد بهره‌بری و عنایت واقع گردیده است.

پس هنر اسلامی برخاسته از فطرت الهی و خدائی اسلامی است و اهمیت مطلب از همین جاست و من

با سپاس بیکران حضرت حق متعال، به آستانهٔ نهمین سال پیروزی انقلاب اسلامی و هشتمین سالگرد این انقلاب مقدّس که به فرموده امام بزرگوار عطیهٔ ای الهی است رسیده‌ایم. انقلاب دل و جانها، بازگشت فسادها و تباهیها بخیرها و صلاحها، انقلابی که مایهٔ تطهیر نفوس و تزکیه قلبها گردید، انقلابی که بواسطهٔ مبارزهٔ دائمی ظاهر و پنهان استکبار جهانی، با آنکه هنوز در راه است این همه برکات و نعمات طلبه آنت. و

باش تا صبح دولتش بدمد
کاین هنوز از نتایج سحر است
از آنجا که بمنت سالگرد انقلاب، وزارت ارشاد اسلامی هر ساله اقدام به برپائی نمایشگاه‌ها و مسابقات هنری می‌نماید، سزاست تا باز هم سخنی در هنر و فطرت الهی هنر داشته باشیم باشد که مجله گراتقدر نور علم نیز در پیشگاه هنر اسلامی اداء دینی نموده و راهگشائی بسوی معنویت این موهبت الهی

بنده، کمتر دیده‌ام محققین هنری ما عطف توجه کاملی نسبت به فطرت و گرایش به هنر و زیبایی نموده، محققان به طور محسوس و ملموس برای مبتدیان بیان کرده باشند و چه بجاست که هم اکنون به بیان این مطلب پردازیم.

گرایش به سوی هنر و زیبایی و جمال را در آدمی از فطرت و نهاد او دانسته‌اند زیرا هر انسانی این گرایش را بطور شهود نفسی در خمیرمایه خلقتی خود درمیابد و در هر جا و هر مکان و هر زمان این امر فطری را بنحوی به مشهد بروز و مجلای ظهور می‌نهد. و به دو نکته بسیار دقیق و مهم در مورد گرایش هنری و بخصوص هنری الهی و خدائی باید توجه داشت؛

نکته اول آنکه گرایش بسوی هنر چون گرایشات دیگر از فطریات انسانی را از گرایشات متعالیه دانسته‌اند و جان مطلب اینست که اگر هنری از تعالی و تقدس خود فرود آمد و به مهبط و منزل غرائز حیوانی هبوط و نزول کرد. آیا واقعا این هنر به مقام والای هنری نائل آمده است؟.

نکته دوم که دقیقتر از نکته اول و شاید مشخص و مظهر هنر الهی و خدائی انسانیت، آنکه در آدمی تنها نه آنکه گرایش به سوی زیبایی و جمال و هنر نهاده شده است، بلکه امور دیگری نیز در فطرت او به ودیعه نهاده شده است که از آنها به گرایشات متعالیه تعبیر می‌کنیم و جان کلام ما آنست:

آدمی همانطور که مراعات این نهاد ارزنده را نموده و او را بمنصه ظهور درمی‌آورد، بجاست همینطور گرایش به سوی واقعگرایی و حقیقت و گرایش به سوی خیر و فضائل اخلاقی و گرایش به سوی کمال و جمال مطلق را نیز در کنار گرایش هنری مراعات کند تا به مقامی والا برسد.

شایسته است که این مطلب را مفصلتر و مشروحتر بیان داریم که خود رهنمودی بر خداپرستی و بیداری فطرت الهی انسانی و توجه به عرفان هنری انسانی است.

اذنان مبتدیان و ساده اهل عرف، دسته‌های انواع و اجناس مختلفه عالم مادی را افقی می‌نگرند

یعنی چنین خیال می‌کنند که ما دسته انسانها در مقابل و در عرض دسته خلقت دیگری هستیم بنام حیوانات، همانطور که دسته دیگری از عالم ماده و خلقت بنام اجسام نامی و اجسام مطلق چه نامی باشند و چه غیر نامی، در عرض و در مقابل ماست و این اشتباهی است عامیانه. خلقت مادی موجودات جاندار و بیجان را باید بنحو هرمی و مرتبه‌ای فوق مرتبه دیگر تصور کرد. بدین معنی که تمام موجودات مادی، مشترک در امری هستند که آن عبارت است از جسمیت مطلق و ماده مشترک بین همه موجودات با خواص و آثار این جسم مطلق و ماده مشترک، یعنی آن جسمیت و مادیتی که در اجسام جمادات محض و نباتات و حیوانات و انسانها گسترده است و آن خواص و آثاری که در همه آنها موجود است، مثل دارای ابعاد سه گانه بودن، دارای وزن و ثقل مخصوص بودن، تشکل از الکترونها و پروتونها داشتن، و در تغیر و تبدل دائمی بودن و از حالی بحالی و از وجودی خلع شدن و بوجود جدیدی ملتبس شدن و در جریان و سیلان وجود سیال هستی مادی بودن. اما در این مرحله از سطح گسترده عالم مادی، دسته‌ای از موجودات به حالت «جمادی» و خصوصیات آن در سطح زیرین باقیمانده و دسته‌ای دیگر به نام «نامی» با مزیات اضافی دیگر در سطح بالاتری قرار می‌گیرند، جمادات تغیری و تبدیلی به صورت ظاهری نداشته و بدون عامل خارجی بحال رکود و سکون هستند بخلاف اجسام نامی که دارای مزیت رشد و نمو و تغذی و گرفتن و جذب و دفع مواد غذایی می‌باشند. تمام اجسام نامی چه نباتات و چه حیوانات و چه انسانها در این مزیت مشترکند.

اما باز هم در این سطح برافراشته نامی در سطح عالم مادی، دسته‌ای از نامیها بحال نباتی باقی مانده و دسته‌ای دیگر بواسطه داشتن مزیات دیگری به مرتبه بالاتر صعود می‌کنند و آن مزیتها عبارتند از رفتارهایی چون جانی به جانی رفتن و در طلب روزی و غذا جستجو کردن، پرهیز از خطر و حس نهاجم و دفاع و مهر مادری داشتن و در جستجوی جنس و لانه و آشیانه و

کاشانه بودن و غیراینها که از همه، تعبیر به غرائز حیوانی می‌نمائیم، حیوان با هر شکلی و حالی و در هر زمان و مکانی که مناسب با هر غریزه داشته باشد این غرائز را کم و بیش از خود به منصفه بروز و ظهور می‌رساند و کار انجام می‌دهد، و بخواستن هم انجام می‌دهد، اما در تسخیر امری درونی و طبیعی است، احساس دارد و به رفتار غریزی خود هم گاه آگاه است، اما در تسخیر آن غریزه است و نمی‌داند چرا این را انجام می‌دهد و اصولاً «چرا» بصورت سؤال در مغز و ذهن او نقش نمی‌یندد زیرا بجهل و علم خود، علم و شناخت حضوری و نفسی ندارد اگر هم داشته باشد بسیار ضعیف و بطور فناء فی المعلوم است. همانطور که بعداً عرض می‌کنیم این غرائز در همه افراد حیوانات چه انسان باشد و چه نباشد موجود است و در هر حیوانی به شکلی متجلی و ظاهر می‌گردد. اما از میان حیوانات دسته‌ای دیگر برافراشته می‌شود بنام انسان که علاوه بر داشتن همه این امتیازات، باز هم از ویژگیهای خاص دیگری بهره‌ور است که از اختصاصات اوست که از آنها به فطریات انسانی تعبیر می‌کنیم و از این جا روشن می‌شود که غرائز مخصوص مراحل حیوانی است و فطریات، خاص افراد انسانی.

برای توضیح بیشتر این مطالب باز هم می‌گوئیم: در جسم نامی رفتاری مشاهده می‌شود که از آن به رفتارهای بازتابی و عکس‌العملی تعبیر می‌نمائیم، این رفتارها معمولاً ساده و بدون ترکیبهای پیچیده و بدون انواع گوناگون و مختلف می‌باشد، آگاهی و التفات در آنها دخالتی ندارد، مثل تکان خوردن پا در اثر تحریک نوك سوزن یا بسته شدن قهري چشم در حالت نزدیکی خطر بیچشم و امثال اینها که زیاد است. این نوع رفتارها بندرت در نبات هم دیده شده است مثل گیاهان گوشت‌خوار که بطور بازتابی در مواقع مخصوصی حشره را در خود حبس نموده، سپس به بیرون می‌اندازد، بهمین جهت است که گهتیم رفتارهای بازتابی در جنس «نامی» یافت می‌شود. البته بیشتر در نوع حیوان آن جنس این نوع رفتارها در

کنار غرائز و فطریات است نه آنکه از آنها باشد. در اینجا مناسب است که اشاره‌ای بقضیه عادت و رفتارهای آموختنی نیز بشود:

از آنجا که در تعریف غرائز و فطریات گهتیم که آنها در سطح گسترده جنس حیوانها و نوع انسانها یعنی در همه افراد موجود است، فرق آنها با عادات و رفتارهای آموختنی نیز معلوم می‌گردد، زیرا این رفتارها مخصوص افرادی است که با آنها سروکار پیدا می‌کنند و لذا اگر هم، افرادی آنها را نداشته باشند، ضرری به حیوانیت و انسانیت آنها نمی‌زند بخلاف رفتارهای فطری و غریزی.

اکنون به سخن خود بازگردیم. در مراتب هز می مخلوقات مادی هر مرتبه بالاتری خصوصیات سطح و مرتبه زیرین را دارا می‌باشد و فاقد مرتبه مرتبه بالاتر است، اگر بالاتری داشته باشد. پس نبات، خصوصیات جسم را نیز دارد همانطور که حیوانات هم خواص جسم مطلق و نامی را دارند، چنانچه انسان هم خواص و آثار جسم مطلق و نامی و حیوان را دارد، بضمیمه فصلی خاص خودش که همراه با آثار و خواص مخصوص انسانی است، پس افراد انسانی نیز واجد غرائز حیوانی هستند یعنی هم غرائز حیوانی را دارند و هم فطریات انسانی را.

از این جا مطلبی برای ما روشن می‌شود و آن اینکه هر مرتبه فوقی اگر تنزل و هبوط نماید بدرجه پائین تر خود می‌رسد. اگر نباتی خواص نباتی خود را از دست دهد به جسم بی جان محض باز می‌گردد و اگر حیوانی غرائز و خواص و آثار خاصه حیوانی را از دست بدهد بمرتبه نباتی نزول کند و اگر انسانی حقیقه آن فطریات والا و گرایشات متعالیه خود را از دست بدهد و جز خور و خواب و خشم و شهوت چیزی را نداند بر راستی که او حیوانی است به صورت انسانی و چون هر حیوانی سمبل و نماد خصیلتی و صفتی است اگر انسانی همه فطریات و سایر غرائز جز صفت آن حیوان را محکوم نموده و زیربانه به صفت آن حیوان متجلی و ظاهر می‌گردد و شاید هم حشر انسانی در عالم آخرت به صورت حیوانات، از این

بابت است که چنین انسانی حقیقه از نظر رفتار و عمل چون آن حیوان است حقیقه.

ابداع و ابداع فطریات در نهاد و خمیره آدمی نه به طوری است که او مجبور بر گرایش فطری گردد بلکه چون خمیر مایه‌ها نیست که زمینه پذیرش مراحل عالیة انسانی با این امدادها و کمکهای عالیه برای انسانی فراهم گردد و این منافات ندارد با آنکه انسانی خود را تسلیم غریزه‌ای از غرائز چون شهوت یا غضب یا حرص و ولع و آریا غیر اینها بنماید و فطرت انسانی خود را فدای غریزه حیوانی خود کند.

و باز هم در سخن خود به تجدید مطلق دیگر می‌پردازیم:

مرتبه حیوانی همراه با احساس جزئیات اطراف حیوان است و ابراز و اظهار غرائز مودعه در او با سلب فقدان تمام امتیازات انسانی، چون شناخت و آگاهی تفکر و قیاس و تشبیه و تمثیل و استقراء و انتزاع و تجرید و تعمیم عقلی و استنتاج کلیات عقلیه، شناخت و آگاهی به حالات نفس، مخصوصاً آگاهی پیدا کردن به آگاهی نفس یا به عدم آگاهی یعنی علم به علم و علم به جهل و عدم معرفت و بسبب همین علم به جهل و آگاهی به فقدان آگاهی است که در ذهن انسانی «چرا» و «بچه علت» نقش می‌بندد. انسانی با ارتکاز اصل علیت در ذهنش، پیگیر علت معلول متحقق است تا پی به اسباب و علل ببرد، مخصوصاً از آنجا که در فطرت و نهاد او شوق معرفت بحقایق و دفع و رفع جهل و نادانی است و علاوه بر این امور در نهاد انسانی گرایشات متعالیه و فطریات عالیه دیگری نهاده شده است که از آن به فطریات تعبیر نمودیم و مایه امتیاز انسانی همین هاست و حیوان را هیچ خبر از عالم انسانی نیست و برآستی اینجا باید به نکته‌ای بس بلند و دلپذیر توجه پیدا کرد: همانطور که مرتبه انسانی بسی والا تر و بالا تر از حیوان است آیا فوق عالم انسانی نیز مرتبه دیگری از این هرم هست که ما را بمحدوده آن راه نیست و آن عالم انسان معصوم و حجت خداوند است؟ اگر ما اینجا در تنگای اقیانوس بسیار وسیع و گسترده عالم

عقل و تفکر و نظر انسانی حبس و محدودیم و با کمک شهپر فکر و نظر و عقل به تاریکی‌ها راه می‌سیریم و بواقع یا می‌رسیم یا نمی‌رسیم، آنها عالمی دیگر سراپا عقل و شعور و دریافت نفسی و کشف حقایق را دارند، امتیازات همه انسانها در آنها موجود است، اما، دریافت آنها و پی بردن آنها به حقایق عالم هستی به تفکر و اندیشه و نظر نیست پس سنخ فکری و نظری ما، لایق مقام والای آنان نیست، وحی و الهامات انبیاء از سنخ نظر و اندیشه نیست همانطور که نبوت، نبوغ فکری بشری نیست.

دریافت حجج معصومین چنانست که هیچگاه ممکن نیست نه اشتباه کنند و نه پشیمان شده دست بکشند یا جهل و خطائی داشته و بر آن واقف گردند و یا در مقابل گنجهای جهان دعوت خود را کنار گذارده چشم‌پوشی کنند.

و آیا نمی‌شود گفت که بالا تر از این عوالم، عالمی برای انسانهای متعالی نیز هست که آنجا حقیقه مقام «رب زدنی علماً» و منزل حشر عقلی است؟

با اجازه عزیزان دوباره با تجدید مطلق بسر سخن خود یعنی فطرت انسانی باز گردیم: آدمیزاده اگر به نظر انصاف در خصلتهای طبیعی و خمیره‌ای خود نظر کند بدون شك در خود صفاتی را بحسب طبیعت انسانی و بشری کشف می‌کند که هراتسانی در هر صورت و لباس و زمان و مکانی گوئی این صفات در او به خمیره نهاده شده و در نهاد او خمیره گشته است و اصولاً انسان به حسب طبیعت و خلقت خود گرایشی به سوی امور، حقایق یا مقوله‌هایی دارد که مایه امتیاز او از حیوان است و سربلندی او در هر خلقت با همین گرایشات است و لذا از آنها به گرایشات عالیه و متعالیه و مقدسه تعبیر نموده است و تاکنون به پنج تایی آنها بطور مسلم دست یافته است.

۱۵ - مقوله حقیقت جوئی و دانائی و گرایش به سوی درك و فهم حقایق جهان هستی آنگونه که هست و گرایش دائمی انسانی به سوی کمال مقتضی، گرایش دائمی به سوی فهم درك جهان

هستی به نظر و شناخت صحیح خود آن چنان که به کمال نظری و عقلی خود برسد و اصولاً به دنبال علم و فلسفه رفتن و پی بردن به مجهولات از راه آزمون و تجربه با کاوش عقلی و نظری، ناشی از همین حس و از همین مقوله است.

تقویت همین مقوله و حس درونی در بزرگان علم و فلسفه سبب بزرگی آنان و اعتلاء مقام علمی آنان بوده است و چه حکایتها از تفانی آنان در راه کشف حقایق که نقل نشده است.

□ ۲ - مقوله خیر اخلاقی یعنی آدمی بالفطرة و به حسب طبیعت خلقتی خود گرایش باطنی به سوی فضائل و مکارم اخلاق دارد نه از جهت آنکه آنها برای او نان و آب آوری بِنفع مادی و جسمی و حتی اوست نه، بلکه خود آن فضائل و مکارم برای او ارزنده و قابل ارزش است و چه بسا که آدمی از منافع و حوائج مادی خود چشم پوشی نموده و همه را در راه فضائل و مکارم اخلاقی فدا نموده است.

□ ۳ - مقوله زیبایی و زیبادهستی و زیباسازی، گرایشی که هر انسانی در اعماق نفس خود آنرا درمییابد و از زیبایی لذت می برد و بهمین جهت است که هر چه می سازد یا انتخاب می کند سعی دارد که آنرا زیبا و زیباتر سازد و زیبا و زیباتر انتخاب کند، میرز و مظهر این مقوله هنر است که اهمیت آن در جوامع تمدن بشری بر کسی پوشیده نیست.

□ ۴ - مقوله ابداع و خلاقیت نوآوری و جدیدآوری و جدید سازی چیزی است که طبع هر انسانی گرایش باطنی به سوی آن دارد، اصل استخدام در طبیعت و فکر انسانی خوابیده شده و با آن اصل است که از هر چیز بِنحو مقتضی او بهره برداری می کند. ولی انسانی مایل است که همیشه این اصل را توأم با مقوله ابداع و خلاقیت به منصفه ظهور و بروز برساند. همانطور که گهگاه مقوله های دیگر فطریات انسانی همراه با این مقوله به منصفه ظهور و بروز می رسد، حتی گاه حس حقیقت جوئی انسانی عاملی اصلی برای حس ابداع و خلاقیت می گردد و همین حس ابداع و خلاقیت را آدمی با

فطرت الهی هنر

مقوله زیبایی و زیباسازی همراه نموده و با هنرش و زیبا آوری، خیری اخلاقی و فضیلتی انسانی را در راه عشق و پرستش آشکار و آفتابی می کند و با جهاد و کوشش هم این مقوله ها را به معرض نمایش می گذارد و هم نفس خویش را در ابراز و اظهار آنها راضی می نماید.

بودن این مقوله از گرایشات متعالیه انسانی ممکن است مورد نظر بعضی از محققان و روانشناسان واقع گردد، زیرا بازگشت این مقوله به سوی مقوله حقیقت جوئی و زیبایی است. درست است که آدمی همیشه در پی خلاقیت و ابداع و نوآوری است ولی از آنجا که در نهاد و ضمیر او گرایش به کشف مجهولات و پیدا کردن حقایق جدید و آوردن اشیاء نو و زیباست، این گرایشات سبب خلاقیت و ابداع است، در هر صورت جای تطویل کلام نیست.

□ ۵ - مقوله گرایش به سوی کمال و جمال مطلق خداوندی و گرایش به سوی پرستش که از آن به عشق و پرستش تعبیر می کنند و راز آنکه انسانی با بدست آوردن همه خواسته های دنیایش، باز هم يك حالت خواستن و گرایشی دارد که کشش به سوی خداوند است و خیال می کند که با دل بستن به معشوق ها و محبوبهای گذران عالم طبیعت، نفس او ارضاء می گردد ولی اشتباه می کند.

تفصیل کلام در این مقوله محتاج به بحث گسترده ای است که مقام، گنجایش آن را ندارد.

باز هم به سر سخن سابق خود رویم:

آدمیزاده با داشتن این فطریات باز هم خیلی روبراه نیست. داشتن فطریات متعالیه، داشتن بالقوه سرمایه های سعادت است، خمیره و سرمایه تعالی در او هست به شرط آنکه با آنها در راه همان تعالی یعنی در راه مقتضیات همان فطرتها قدم گذارد و با تعدیل غرائز حیوانی که وجود آنها هم کاملاً لازم و ضروری است و با پیروی سالم و صحیح از همین فطریات، به مقام والای قداست انسانی و اصالت خدائی برسد، اما هیئات، زیرا به طبیعت اولی، دستخوش قوای شهوی و غضبی و غرائز حیوانی است، تسلیم شدن

بیک خلق و خوی و خصلت حیوانی، فطرت او را کاسد و مهمل گذارده و باعث شده که آن خصلت حیوانی در او غالب و مستولی گردد. هر حیوانی سبیل خصلتی و خوئی است و انسانی والا با آنصاف به آن خصلت و با کور کردن منابع فطریات ارزنده و سایر غرائز حیوانی در حقیقت چون آن حیوان، متجلی و ظاهر می‌گردد، ندیده‌اید که می‌گیرند فلانی چون حیوان درنده‌ای شده است!! یا چون فلان حیوان، کورن و بی‌شعور یا چون فلان حیوان حریص و آزمند یا شهوی و جنس طلب است. یعنی حقیقه از خصوصیات جسمی و ساختمانی جاندار، توقع ما همان خصوصیات غرائز فطریات و گرایشهاست و هر حیوان و انسانی به آنها شناخته می‌شود.

با توجه به مطالب گذشته روشن می‌شود که اگر آدمی را تکلیف کرده‌اند تا به مراتب عالی‌تر برسد و دائماً به سوی کمالات نامتناهی پویا باشد، مقدمات این جریان و اسباب و گرایشها و خواسته‌های طبیعی و درونی این سیر و سلوک را هم در او فراهم نموده و به ودیعه نهاده‌اند که اگر به همان جریان خلقی و صحیح و سالم پویا باشد خداپرست و رهرو راه اسلام و خدائی است و جریانه‌های مخالف او را از جریان حقیقی باز نمی‌دارد و کل مولد بولد علی الفطره.

آمدن انبیاء عظام (صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین) برای نهادن فطرت در افراد انسانها نیست بلکه برای برانگیختن و بیدار نمودن و هشیار کردن و آشکار کردن گنجهای گرانهای عقول و استعدادات کمالیه انسانها آمده‌اند و به ودیعه بودن فطریات در همه افراد انسانی بحسب خلقت، خود موجب است که انبیاء برای همه مردم آمده باشند نه برای طبقه تحصیل کرده‌ها، لیسانس‌ها، دکترها، پروفیسورها و فیلسوف‌ها، بلکه هر که فطرتش بیدارتر، استعداد و استفاده و بهره‌وریش بهتر و بیشتر.

فطریات نهادی انسانی بحضور و شهود نفسی برای هر کسی، مشهود و حاضر است و دریافتنی است نه دانستنی، چون حالات دیگر نفس مثل شجاعت، ترس، خرسندی، احساس محبت و یا

نفرت، احساس تشنگی، گرسنگی و امثال اینها، دریافت تشنگی و سوزش عطش جانسوز، مطلبی است و تصور آن دانستن آن مطلبی دیگر.

فرق بین عقل و قلب نیز همین است.

آدمی چه بسا مطلبها می‌داند، اما هیچ حالی و سوزی و گدازی، ایمانی، اعتقادی را در خود نمی‌بیند، یکی چقدر برای سیدالشهداء می‌خواند و مصیبت جانگداز آن حضرت را با عبارات جانسوز بیان می‌کند، اما خود، سوز و گدازی از آن حضرت در نمی‌یابد و یکی دیگر تاب شنیدن نام حسین را ندارد و این همان سوز درونی است، یکی برای شهید چقدر می‌خواند و مجلس اداره می‌کند اما سوزی را حقیقه در نمی‌یابد و یکی دیگر از شنیدن نام شهید دیدن قبر شهید و عکس شهید سر تا پایش سوز و گداز و آتش است.

این مطلب برای آن بود که حضرت حق متعال با همین شهود نفسی بر ما احتجاج و اتمام حجت می‌کند و آدمی را با دریافت این حقیقت، دریافت این شهود و حضور روشن در نفس خود، دیگر مجال انکار و ردی نیست و نیک روشن شد که در راه سیر و سلوک، مردی بدانتستیا نیست بلکه به دریافتهاست و اینکه نه هر آنکه بیشتر می‌داند بخدای نزدیکتر و مقرب‌تر است، بلکه آنکس که با تقواتر و با ایمان‌تر است، اقرب و اکرم است.

از آنجا که عرض کردیم جریان فطریات حواله به مجهولات و ظلمات نیست پس مقتضی آنست که حقیقتی در اصل حقیقت عالم وجود، باشد تا آدمی به سوی او پویا باشد و همچنین حقیقتی و اصالتی برای فضائل و مکارم اخلاقی و زیبایی و جمال واقعی باشد تا آدمی به سوی او ره سپر باشد، همانطور که کمال مطلق و جمال مطلق حضرت حق است که علت همه گرایش و کششهاست.

پس نه آدمی را ره سپر اقلیم ظلمات و تاریکیها و اوهام کرده‌اند و نه این جریان و سیر را هم بر او بدون اسباب و گرایشها تکلیف کرده‌اند تا بر خلاف جریان آب در سیر و سلوک خود در تمام مراحل حیات با

دردی جانگزی درونی یعنی بر خلاف گرایش طبیعی دست و پا زند و هر دم بر او جهتمی سوزان باشد. انسان کامل و والا آنست که تمام این موهبات الهی را ارج نهاده و از هر کدام بمقتضای اعتدال شایسته بهره گیرد.

فطریات انسانی را گرایشات متعالیه و مقدسه گفته اند، پس باید در راه تعالی و قداست مورد بهره‌وری واقع گردد. گرایش بسوی زیبایی و جمال و زیبا سازی و زیبا آوری چقدر زیبا و ارزنده است. (اگر تعبیر زیبایی در گرایشات نفسانی صحیح و بجا باشد) درست است که آدمی بواسطه ابداع فطریات در او از حیوان ممتاز و جدا می‌گردد اما این ودیعه والای الهی، انسانهارا هم در ذوق و لطف و صفا و وفا درجه بندی می‌کند، ببینید انسانی حقیقت جو و طالب فضائل و خیر اخلاقی بدون هنر و ذوق انسانی، خشک و بی ذوق و بی لطف می‌نماید. آدمی متبّع، جستجوگر، فیلسوف، خیر با فضیلت اخلاقی ممکن است لطف و عنایت و رحمت و صفا و وفا و ذوق خداوندی را که در او به ودیعه نهاده شده، در نیابد.

پس برآستی جمال و کمال ظاهر و باطن با این ودیعه آسمانی تجلی می‌یابد و به مرحلهٔ بروز و ظهور می‌رسد.

زهی انسانی که هنر و الایش، نمایانگر اعتدال روح او، آرامش او، ادب او، دین او و پیوند خدائی او بوده باشد تا ودیعهٔ ارزنده الهی را تباه و سیاه نکرده باشد:

شایستگی فطرت هنری آنست که با ارج نهادن به فطریات دیگر مخصوصاً با گرایش و کشش و شیفتگی و شوریدگی به سوی جمال و کمال مطلق و حضرت حق سبحانه بوده باشد و آیا واقعاً هنری که سرتا پا اسلامی باشد چنین نیست؟

هنر اسلامی یعنی هنری که از نهاد و فطرت اسلامی از اخلاق اسلامی، از ادب اسلامی و از معارف اسلامی برخیزد.

گرایش هنری اسلامی اگر همراه و توأم با گرایش همیشگی به سوی کمال و جمال مطلق حضرت حق بوده باشد از یوئائی و استمرار تعالی باز نمی‌ایستد. هر روز چیزی نو عرضه می‌دارد و هر ساعت نوائی تازه می‌نوازد.

استعداد والای بیکران انسانی را به معرض شهود و تجلی می‌گذارد، در منجلیها و فسادها و تباهیها قدم نمی‌گذارد تا چه رسد که فرورود و دست بر سر خود زند و چنان ننگین شود که هر انسان آزاده‌ای از قبول عنوان افتخاری این چنین هنرمندی ننگ داشته باشد. هنرمند اسلامی چون گرایش به سوی جمال مطلق و کمال بی‌پایان حضرت حق سبحان دارد، جمال و زیبایی ظاهر را منزلگی برای رسیدن به آن جمال معنوی ظاهر و زیبایی دل انگیز تر و والا تر می‌بیند. به شکرانهٔ این نعمت خداوندی هنر و زیبایی را وسیلهٔ تعالی روحی و سیر معنوی به سوی ساحت قدس ملکوت اعلائی خداوندی قرار می‌دهد. هنر را در منزلله های پوکی، بدبختی، خواری و خود فروختگی و مردگی را کد نمی‌کند، بلکه آن را مایهٔ هدف، شرف، سر بلندی، عزت، استقلال، حیات، آزادی و آزادمردی می‌داند.

بدبختی هنرمند غربی تا بدانجا می‌کشد که هنر را زائیدهٔ بدبختی، شوربختی، بیچارگی، وحشت، وسواس و جنون می‌داند.

در طول تاریخ هنر اسلامی بنگرید که هنرمندان اسلامی که با چه طمأنینه، دلگرمی، آرامش و ایمان و معنویت و روحانیت کار کرده‌اند. برآستی هنر میناتور و تذهیب ما مخصوصاً تذهیب صفحات مصاحف و کتب و قطعات خطی با شوربختی و وحشت و هراس توأم است؟ برآستی اینها را چه چیز جز آرامش دل بوجود می‌آورد؟ تکرار بسیار جمیل و زیبای بیچ و تابه‌های بیکران و بی ساحل اسلیمهای بی‌مانند ما را در تذهیبهای بسیار ریزی که برآستی باید میکرو مینیاتورش نماید، آیا زائیدهٔ وحشت، وسواس و جنون است، زهی بدبختی و درماندگی این بیچارگان که چنین اندیشند.

هنرمند ارجمند ما، تکیه بر لطف ازلی و عنایت بی‌منتنهای خداوندی دارد. پس دیگر از چه چیز هراس و وحشت دارد. هنرمند گرانقدر مسلمان می‌داند که هنر چه کشش درونی در دل و جان انسانها دارد، بهمین سبب هم خود را متعهد و مسئول می‌داند که چگونه باید هنر خود را بهترین وسیله ارشاد، بیداری و هشجاری، تکامل، سعادت و هدایت انسانها قرار دهد.

اجازه دهید چند جمله‌ای از سرمقاله فصلنامه هنر شماره ۴ را که مقاله‌ای بسیار سنگین از این جانب است بعرض شما عزیزان برسانم:

هنرمندان ما از آنجا که مرتبط با عینیات و حقایق جامعه انقلابی هستند جدا از این حرکت مردمی نبوده و انشاءالله بزودی نقش پر بار و پربرکت خود را در نشر فرهنگ و اندیشه صحیح خدائی متجلی خواهند ساخت. تأثیر بارز و باهر خود را در حوزه هنر و اندیشه اسلامی روشن و تابناک به چشم و گوش همگان خواهند رساند. با امکان شیوه‌های کاملاً تازه و اصالت‌های انسانی و الهی که در جامعه خروشان ما پدید آمده، امروز هنر در جامعه اسلامی، ارزشی گرانقدر و مسئولیتی بی‌اندازه حساس پیدا کرده است. باید کشش عاطفی و گرایش درونیش دائماً و مستقیماً متوجه معنویت، اصالت، انسانیت و عرفان ملکوت خدائی بوده باشد.

آدمی به فطرت خداوندی خود گرایش به سوی هنر و زیبایی دارد و همچنین گرایش به سوی جمال و کمال مطلق خداوندی که مادر همه گرایشهای فطری اوست و این خود سبب است که اگر با جریانهای مخالف و منحرف از این فطرت خداوندی بازماند باز هم به حسب طبیعت خود بعد از زوال موانع به سوی سلوک راه حق و هنر خدائی بازمی‌گردد. رژیم پلید و ناپاک مقبور سابق چه کرد با هنر و هنرمند که انسان از بازگویی آن شرم و خجلت دارد، اما باز هم نتوانست نور آسمانی و الهی را از دل خیلی از هنرمندان ما بزداید و با اصالت و ریشه دار بودن معنویت هنری در دل و جان آنان، انشاءالله تدارک گذشته را خواهند

نمود.

اگر هنرمند عزیز ما واقعاً در آینده، هنرمندی مسلمان و متعهد باشد دیگر گول نیرنگ استعمارگران فرهنگی و هنری را نخواهد خورد، با آزادی و آزاد مردی بقید و بندهای شیطانی و انحطاطات اخلاقی بسته نمی‌شود. او مسلمان و هنرمند است و می‌داند که خداوند متعال از او با کدامینی، تقوی، عظمت و عبادت خواسته است، اصالت در هر کار و عمل و قلم و بیان و نشست و برخاست را بسته برضای خداوندی می‌داند. همه اجزاء این پیکر بزرگ یعنی عالم وجود را در وابستگی و رابطه با خداوند متعال بجا و با ارزش می‌داند. نه بولک و بوج و بی‌اساس.

درخت تنومند انقلاب اسلامی روز بروز محکمتر و قویتر می‌گردد، دست دشمنان و عوامل آنان که هر روزه به رنگی و لباسی درمی‌آید، به آن نمی‌رسد تا تیشه ظلمی بر تنه او زند.

هنرمند متعهد و مسئول مسلمان همگام با انقلاب فرهنگی، چون پهلوانی قویدل و کوهی گران انشاءالله محکمتر و استوارتر به پا می‌خیزد. با شکیبائیها و تحمل زنجها، سختیها را راحت و زحمتها را رحمت می‌شمارد تا هنر اسلامی سرشار از معنویات الهی و قیمتهای انسانی را حاکم بر جریانهای هنری منحرف و بی‌ارزش سازد. با رشادت و شجاعت و تقوای آنان، هنرمندان واپس زده و به کنجی خزیده و فرزنهای مودی و زهرآگین بقایای رژیم پلید مقبور را خرد و حقیر و به دیار نیستی خواهند فرستاد.

اما این آینده‌نگری همانطور که در طلیمه سخن گفتیم به شرط آنست که هنرمند مسلمان، متعهد و هنر، هنر اسلامی حقیقی باشد. گرایش هنری خود را به همراهی سایر گرایشات و فطریات خداوندی به منصفه بروز و ظهور برساند.

حقیقت انسانیت انسان نیز به این امتیازات است و با فقدان آنها انسان حیوانی است با غرائز حیوانی منتهی به این شکل مخصوص چون سایر حیوانات. مگر خور و خواب و خشم و شهوت در باقی حیوانات با شکلهای گوناگون نیست و اصولاً این امتیازات،

حقیقت انسانیت و محدوده تعریف حقیقی آن.

پس چه به جاست که آدمیزاده قدر انسانیت خود را بداند و خود را گم نکند و از رهروان راه سراغ خود گم شده اش رانگیرد، چه در ابتدا و چه در ادامه راه چنین است، فطریات آمیخته با حقیقت انسانیت، پس همیشه با اوست و همیشه آدمی مأمور است که توجه و درک و انتخاب خود را متوجه فطرت سازد و از او پیروی کند و این خود، بزرگ شاهد و روشن دلیلی است که فطریات انسانی همیشه گرایش به سوی خداوندی دارد و «فطرت الله» همیشه متبع و مطاع است و خطاب حضرت حق سبحانه: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا^۱ مخصوص بروزی خاص و به وقتی مخصوص و مکانی ویژه نیست و اگر این فطرت همیشه متوجه خداوند و دائماً ارتباط شهودی با خداوند نداشت چگونه به انسان تکلیف می شود که همیشه به فطرت خود

بگراید و منحرف نگردد و ما بدین نگاه انشاءالله در آینده هنر اسلامی و فلسفه و حکمت آن می نگریم و سراپا امید و اطمینانیم که حضرت حق متعال هم همه وقت ما را در خدمت گزاری به ساحت مقدس خودش یاری خواهد فرمود. به شهد شعر خواجه سالار اقلیم غزل حافظ شیرازی سخن را به پایان می بریم.

لطیفه ایست نهانی که عشق از او خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگار است
جمال شخص نه چشمست و زلف و عارض و خال
هزار نکته درین کار و بار دلداریست
قلندران حقیقت به نیم جون خرنند
قبای اطلس آن کس که از هنر عاریست
دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ
که رستگاری جاوید در کم آزاریست
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱ - سوره روم آیه ۳۰

بقیه از صفحه ۷

شخصی است که هیچ ارزش فقهی و دینی ندارد پس ما جزیک فقه با روش معلوم و اصول مشخص که همان فقه سنتی است و در عین حال پویا بوده و در همه زمانها پاسخگو، چیز دیگری نداریم که چیزهای دیگر فقه نیستند.

به امید پیروزی نهائی اسلام بر کفر و حاکمیت کامل و صد در صد احکام و قوانین الهی بر کشور جمهوری اسلامی ایران.

ضوابط کلی ادله اجتهادی و اصول عملی حکم آنها را مشخص فرموده اند، مقصودشان چیست؟ ملاحظه می فرمائید وقتی از یکی از بزرگان رجال حکومت اسلامی می پرسند فقه سنتی و فقه پویا چه فرق دارد می گویند: هر دو یکی است زیرا فقه سنتی با اصول خود همراه زمان می تواند مسائل مستحدث و مورد نیاز را پاسخگو باشد.

اما آنچه را که افرادی به اسم پاسخ گوئی به نیازهای زمان، خارج از آن اصول و قواعد می گویند فقه نیست و تنها نظر و سلیقه

